

## دیدگاه سیاسی خوارج اباضیه در سده‌های نخستین هجری

وحید نجفی<sup>۱</sup>، حدیث‌گودرزی<sup>۲</sup>

### چکیده

اباضیه یکی از شاخه‌های وسیع و بازمانده خوارج است و نام آن از «عبدالله بن اباض» گرفته شده است. هرچند به طور سنتی «ابن اباض» را پایه‌گذار فرقه اباضیه می‌دانند، اما ظاهراً ریشه اندیشه خوارج میانه‌رو به «ابوبلال مرداس بن ادیه تمیمی» بازمی‌گردد که رهبری گروه معتدل خوارج بصره را که به جواز تقیه و وانهادن جهاد عقیده داشتند و «قعه» نامیده شدند در اختیار داشت. تدوین اندیشه‌های اباضیه وامدار تلاش «ابوشعثاء جابر بن زید» است، بدان پایه که برخی انتساب اباضیه به «ابن اباض» را تنها نسبتی اصطلاحی و به اعتبار مواضع سیاسی برجسته او و از جمله نامه‌اش به عبدالملک بن مروان دانسته‌اند و برخی نیز «جابر بن زید» را سازمان‌دهنده واقعی فرقه معرفی کرده‌اند.

به‌هرروی، پس‌ازآنکه در پی قتل ابوبلال (۶۱ ق. / ۶۸۰ و ۶۸۱ م)، خوارج بصره برای یاری «عبدالله بن زبیر» راهی مکه شدند و با بروز اختلاف میان آن‌ها و «ابن

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی علیه السلام و انقلاب اسلامی، تهران

<sup>۲</sup>. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه خوارزمی، تهران

زبیر» بخشی از مخالفان تحکیم راه «یمامه» در پیش گرفتند و بخشی نیز به بصره بازگشتند، دسته‌هایی از خوارج به رهبری «ابن ازرق» خواهان هجرت و جهاد شدند و به سوی اهواز رفتند و بخش محدودتری از آنان به رهبری «عبدالله بن اباض»، «عبدالله بن صفار» و «ابوبیہس» در بصره ماندند (سال ۶۴ ق. / ۶۸۳ و ۶۸۴ م). در منابع تاریخی و کتاب‌های ملل و نحل آگاهی‌های اندکی درباره «ابن اباض» در دست است و سال ولادت و وفات او نیز به‌درستی روشن نیست. همین اندازه روشن است که وی از تابعین بود و با عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ ق. / ۶۸۵-۷۰۵ م) هم مکاتبه‌هایی داشت. از همین روی است که در برخی از تحقیقات معاصر مرگ او را در حدود سال ۸۰ ق. / ۶۹۹ م. دانسته‌اند.

ابو بلال به دلیل تفکرات و آرای مسامحه‌آمیز خویش، غیر خوارج را نیز در زمره صاحبان حق برمی‌شمرد و هرگز کشتار، قتل و خونریزی را جایز نمی‌شمرد. پس از ابو بلال و به‌رغم اندیشه‌های اعتدالی این شخصیت، اباضیان راه انحراف را پیمودند و سرمنشأ تحولات عظیمی در اسلام گردیدند. بنابراین هدف از این مقاله، بررسی چگونگی شکل‌گیری خوارج اباضیه می‌باشد که با رویکرد تحلیلی-توصیفی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای نگاشته خواهد شد.

در جمع‌بندی این پژوهش می‌توان بیان کرد: ۱- جرقة اندیشه اباضیه، فرقه‌ای از خوارج، قبل از جنگ نهروان شکل گرفت. ۲- این فرقه دارای چندین رهبر بودند که از «ابوبلال مرداس» به‌عنوان فردی اعتدالی یاد می‌شود. ۳- جایگاه خاصی برای این فرقه نمی‌توان نام برد و معمولاً به تشکیل حکومت اعتقادی نداشتند. ۴- آنان پیرو روش و راه خود بودند و هرگونه مخالفت با آن را کفر می‌دانستند. ۵- از نظر آنان داشتن امام نیازمند شرایط است و هرگاه لازم باشد امام جهت دفاع از حریم و یا جهت

کشورگشایی انتخاب می‌شد. ۶- معمولاً به دلیل داشتن عقاید خاص خود با والیان نواحی مختلف در حال ستیز بودند.

**کلیدواژه‌ها:** خوارج، اباضیه، آراء و عقاید، ابو بلال مرداس، بصره، جابر بن زید.

### مقدمه

پس از به خلافت رسیدن امام علی (علیه السلام)، معاویه به‌عنوان نخستین و بزرگ‌ترین رقیب و دشمن علی (علیه السلام) در طی جنگ‌هایی از جمله «صفین» درصدد جنگ با امام برآمد. در جنگ صفین و در جریان «حکمیت» گروهی از سپاه امام علی (علیه السلام) جدا شدند که با عنوان «خوارج» نامیده شدند. این گروه، بعدها به فرقه‌های مختلفی تقسیم گردید که یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آن‌ها «اباضیه» نام‌گذاری شد. این فرقه که در جریان تحولات سده‌های اول و دوم هجری ابتدا نماینده نوعی گرایش اعتدالی و سپس افراطی بود، در سده‌های بعد با ایجاد تغییرات بنیادین در تفکرات و عقاید خویش به‌عنوان فرقه‌ای که اندیشه‌های فقهی، کلامی و سیاسی خاص خود را داراست شناخته شد. نکته قابل توجه این است که اباضیان با تدوین اندیشه‌های خویش و تحت رهبری «جابر بن زید» خود را از سایر گروه‌های خوارج از جمله «ازارقه» و «صفریه» جدا نمودند. در واقع «جابر بن زید» در شکل‌گیری و تثبیت آرای اعتدالی اباضیان تأثیر بسزایی داشته است. در ادامه این پژوهش چگونگی ظهور خوارج فرقه اباضیه و اندیشه آنان به طور مبسوط مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### عراق؛ پایگاه اولیه خوارج اباضیه

از جمله گروه‌های سیاسی- مذهبی که در سده‌های نخستین اسلامی در سرزمین عراق حضور داشتند می‌توان به: عثمانیان یا طرفداران بنی‌امیه، شیعیان یا

پیروان علی (علیه السلام) و خوارج اشاره نمود (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۵۳). خوارج در سیر تحولات سده‌های بعد، عقاید و اندیشه‌های خویش را مدون ساخته و به گروه‌هایی منقسم شدند که از جمله آن می‌توان به فرقه اباضیه اشاره نمود. این گروه که ابتدا در بصره متمرکز شده بودند، به دلیل خفقان‌های موجود در منطقه عراق، آرام‌آرام در سایر مناطق نیز ریشه دواندند.

بصره همچون کوفه از ابتدای فتوحات اسلامی یکی از مراکز اصلی استقرار قبایل عربی بود که برای انجام فریضه جهاد از درون شبه‌جزیره عربی خارج می‌شدند و در همین راستا یکی از مهم‌ترین مراکزی بود که گروه قابل‌توجهی از صحابه و تابعین صاحب‌نام و مورد توجه مسلمانان به آنجا مهاجرت کردند. «خلیفه بن خیاط» ۱۳۶ نفر از صحابی مشهور را نام برده که در بصره فرود آمدند و تعداد زیادی از آنان مانند ابوموسی اشعری، نعمان بن مقرن، عبدالرحمن بن سمرة، عتبه بن غزوان، ابوبکره، ابو بریده، انس بن مالک، براء بن مالک، مالک بن صعصعه، عمران بن حصین، ابو برزه، صحرار بن عیاش، سمرة بن جندب و ... از مشاهیر صحابه بودند و تعدادی از آنان کثیر الحدیث اند و از آنجاکه مورد توجه و مراجعات مردم قرار گرفتند، زمینه‌های توجه و اهتمام مردم به احادیث و روایات و قرآن و به‌تبع آن فقه و تفسیر و تعمق بیشتر را موجب شدند. هرچند از همان ابتدای تأسیس بصره، عمران بن حصین خزاعی که دارای فضائل زیاد و سابقه در دین بود، از طرف عمر برای قضاوت و تعلیم فقه به بصره فرستاده شد؛ ولی حضور «عبدالله بن عباس» که شهرتش در فقه و تفسیر بر همگان آشکار بود در دوره خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در بصره نقش شایان‌ذکری در تقویت اعراب بصره به مفاهیم و مباحث علمی و دینی داشته است. به‌ویژه که افرادی چون «جابر بن زید ازدی» بسیار از او تأثیر پذیرفته‌اند. باید توجه داشت از میان خوارجی که در بصره حضور داشتند «ابوبلال مرداس بن ادیه تمیمی»

به دلیل عقاید اعتدالی خویش، از جمله جایز دانستن تقیه و عدم جواز به کشتن غیر خوارج و تصاحب اموال آنان، در میان معاصران خود مشهور شد و پیروان زیادی یافت. به علاوه، در این زمان نقش ایرانیان ساکن در بصره در تحولات این مقطع زمانی، به حدی پررنگ بود که تعداد زیادی از ایرانیان به صورت موالی در میان قبایل عرب بصره زندگی می کردند. ایرانیان به سبب سابقه تمدنی خود، همچنین به جهت استعدادها و قابلیت های فکری - فرهنگی به ارث برده از بیش از هزار سال دولت و تمدن خویش، پس از آن که در کنار اعراب ساکن بصره زندگی را از سر گرفتند. در تغییر و تبدیل روش و منش زندگی اعراب بادیه نشینی که به سکونت در بصره ملزم شده بودند، سخت تأثیر گذاشتند و شاید به همین علل، بصره از خاستگاه های اولیه علوم و معارف اسلامی نیز قرار گرفت (پیرمردیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۷۸).

در این راستا نکته قابل توجه آن است که امام علی (علیه السلام) توانسته بودند در طی چند جنگ، خوارج را سرکوب و قلع و قمع کنند؛ لذا باقیمانندگان تفکر خارجی گری در زمان حیات امام علی (علیه السلام)، چندان فرصت ظهور و بروز نیافتند و به همین دلیل در کوفه که مرکز خلافت امام (علیه السلام) بود، هیچ گونه تحرکاتی نداشتند اما این گروه که «بصره» را جایگاه مناسبی برای خویش می دانستند، آرام آرام رو به سوی بصره آوردند (ابن اثیر، ۱۳۸۴: ۳ / ۵۱۹-۵۱۸). پس از شهادت امام علی (علیه السلام) و روی کار آمدن معاویه، «زیاد بن ابیه» به عنوان حاکم عراق انتخاب شد و به دلیل خشونت و سختگیری وی، کار خوارج سستی گرفت و در مدت حکومت ابن زیاد، حرکتی از خوارج سر نزد (حسن ابراهیم، ۱۳۸۸: ۳۰۶). «عبیدالله بن زیاد» که دشمنی آشکار و دیرینی با خوارج داشت در سال ۵۸ ق اقدام به دستگیری خوارج نمود. در شرح این واقعه، چنین آمده است: «روزی «ابن زیاد» به مشاهده اسب دوانی نشسته بود،

یکی از خوارج به نام «عروه» حضور داشت و از «ابن زیاد عیب» پوشی کرد. «ابن زیاد» خشمگین شد و درصدد آزار وی برآمد. «عروه» بگریخت، اما ابن زیاد او را به دست آورد و خونسش را بریخت. برادر عروه یعنی «ابوبلال» خشمگین شد و با چهل کس از خوارج به سوی اهواز رفت. ابن زیاد، دو هزار کس را به فرماندهی «ابن حصن تمیمی» به جنگ وی فرستاد اما خوارج او را شکست دادند. این پیروزی برای ابوبلال ثمر نداشت؛ زیرا پس از چندی به زندان افتاد» (حسن ابراهیم، ۱۳۸۸: ۳۰۶). ابوبلال پس از آزادی، از بصره خارج شد و به یاران خود گفت: «شمشیر کشیدن و کشتن مردم؛ ظلم بزرگی است» (بلاذری، ۱۹۷۴: ۱۸۲ - ۱۸۱). به تعبیر منابع اباضی، خارج شدن ابوبلال نه به این عنوان بود که هجرت کند؛ زیرا این عمل سیره او نبود، نه به خاطر آن بود که امنیت را به خوف تبدیل کند و نه اینکه قوم خویش را به منزلت بت پرستان بپندارد یعنی هیچ کدام از اندیشه‌هایی که خوارج داشتند منشأ اقدام او نبود. خشونت «عبیدالله بن زیاد» نسبت به خوارج منجر به آن شد که این گروه از خوارج بصره به فعالیت سزّی و پنهانی روی آورند. لذا ابن زیاد نیز اقدام به فرستادن جاسوس برای تعقیب و شناسایی آنان می‌کرد و در بسیاری از موارد مأموران ابن زیاد آن‌ها را در سرداب‌های مخفی که برای گردآمدن و مرکز قرار دادن دعوت خود به آنجا پناه برده بودند، دستگیر می‌کردند (فاروق، ۱۹۹۹: ۱۱۳). در این زمان، لشکر شام به محاصره مکه پرداخته بود لذا خوارج به رهبری «نافع بن ازرق» و «عبدالله بن اباض» به سمت مکه حرکت نمودند. نافع به یاران خویش می‌گفت: «خدا کتاب را بر شما نازل نموده و جهاد را بر شما واجب و حجت را بر شما تمام کرد. اکنون ستمگران شمشیر به روی شما کشیده‌اند، بیایید به نزد آن کس رویم که در مکه نهضت کرده، اگر باعقیده ما موافق بود همراه او جهاد می‌کنیم و اگر باعقیده ما موافق نبود، دست او را از خانه کوتاه می‌کنیم. در این زمان، ابن زبیر به آنان گفت

که با عقیده‌شان موافق است، آن‌ها نیز به ابن زبیر پیوستند و به جنگ با مردم شام پرداختند و همچنان بودند تا یزید بمرد (طبری، ۱۴۰۷: ۵/۵۶۳). وقتی یزید بمرد و محاصره مکه به پایان رسید، خوارج اجماع کردند و گفتند: کاری که ما کردیم مطابق ثواب نبود. شما به یاری مردی جنگ می‌کنید که از عقیده او خبر ندارید شاید او با عقیده شما موافق نباشد، پس قرار کردند به نزد ابن زبیر روند و رأی او را درباره علی و عثمان و اعمال آن‌ها بپرسند. وقتی سؤال را با ابن زبیر گفتند پاسخ داد: «شما و حاضران را شاهد می‌گیرم که من دوستدار عثمانم و دشمن دشمنان او». وقتی خوارج دیدند که ابن زبیر با عقیده آن‌ها موافق نیست از مکه رخت بریستند. «نافع بن ازرق حنظلی»، «عبدالله بن صفار سعدی»، «عبدالله بن اباض» و «حنظله بن بیهس» به سوی بصره رفتند، «ابوطالوت» که از قبیله «بکر بن وائل» بود و «ابو فدیک» و «عطیه بن اسود یشکری» نیز به سوی یمامه حرکت کردند (حسن ابراهیم، ۱۳۸۸: ۳۳۸). در واقع از این زمان به بعد بود که خوارج به چهار گروه تقسیم شدند و سه گروه از آنان از جمله «پیروان ابن اباض» به سمت عقاید اعتدالی گراییدند و معتقد بودند مخالفان خوارج مشرک نیستند؛ بلکه کافر نعمت‌اند (بلاذری، ۱۹۷۴: ۱۸۱). لذا تنها ابن اباض و طرفداران او در بصره ماندند و بصره همچنان پایگاه خوارج معتدل باقی ماند. اتخاذ روش اعتدالی توسط ابن اباض در بصره گواه بر آن است که این روش در میان گروهی از بزرگان خوارج و طرفداران آنان مقبولیت داشته است و بدون تردید این مقبولیت ناشی از سیره پسندیده بزرگانی از این طایفه از جمله ابوبلال مرداس و همچنین، سازگاری آن با منافع و مصالح مردم بوده است. باید توجه داشت که اتخاذ روش اعتدالی از طرف ابن اباض برآمده از مقبولیت سیره ابوبلال در میان مردم بصره و تناسب آن با زندگی قبائلی است که به زندگی یکجانشینی به تدریج خو می‌گرفتند. جایگاه سیره ابوبلال چنان بود که

نه تنها خوارج؛ بلکه شیعه و معتزله نیز آن را ستوده‌اند. بنابراین ابن اباض روشی را دنبال کرد که خوارج معتدل مانند ابوبلال در پیش گرفته بودند. ساکنان بصره و معتدلان را از آن پس، منسوب به او و اباضی خواندند. البته این احتمال مغایرتی با این نظر ندارد که علت این امر، آن بوده است که خوارج معتدل، ابن اباض را برگزیدند تا در مقابل خوارج تندرو و دیگر مخالفان به جوابگویی بپردازند. اما نکته قابل تأمل این است که منابع اباضی آن گونه که بر سایر بزرگان آن عصر مانند ابوبلال مرداس، جابر بن زید، ابو عبیده مسلم بن ابی کریمه و امثال آن‌ها تکیه می‌کنند بر ابن اباض تکیه ندارند. در یکی از منابع متقدم اباضی از ابن اباض به‌عنوان نخستین ائمه اباضی هیچ نامی نمی‌برد. در هر حال، عبدالله بن اباض در میان اباضیه به‌عنوان پایه‌گذار و اولین و مهم‌ترین امام اباضیان به حساب نمی‌آید؛ بلکه تنها منابع متأخر اباضی از او به‌عنوان یکی از امامان این طایفه نام می‌برد. باید توجه داشت تصریح منابع اباضی بر اینکه دومین امام آنان پس از ابوبلال مرداس، عمران بن حطان بوده است؛ دلیلی بر این امر است که ابن اباض پایه‌گذار روش اعتدالی در میان خوارج بصره نیست. با این حال، همه منابع اباضی، عمران بن حطان را یکی از امامان و شخصیت‌های برجسته خویش به شمار نمی‌آورند. همچنان که منابع غیر اباضی چنین موقعیتی را برای او بیان نمی‌کنند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۹۷، ج ۱۱: ۱۰۹).

باید توجه داشت که در طول قرن‌های اول و دوم هجری، بزرگان قبیله ازد در حوادث سیاسی نقش مهمی داشتند و بعضی از آنان به مقام‌های بلندی دست یافتند. نکته قابل ذکر این است که منابع اباضی می‌کوشند میان اعراب جنوبی و جنبش خوارج به‌ویژه اباضیه ارتباط و پیوند تنگاتنگ نشان دهند (کردی، ۱۳۸۹: ۴۲)؛ زیرا در دوران حجاج، ازدیان از جمله گروه‌هایی بودند که به مخالفت با وی



می‌پرداختند لذا حجاج نیز به آزار و اذیت آنان پرداخته و موجب زندانی شدن عده زیادی از آنان از جمله یزید بن مهلب گردید (طبری، ۱۴۰۷: ۳/۶۵۴) و افرادی نیز مانند سعید ازدی و سلیمان ازدی به دلیل خشونت‌های حجاج به آفریقا فرار کردند (سالمی، ۱۹۶۱: ۷۶). پس از این حوادث بود که ازدیان به جابر بن زید ازدی رو آوردند. جابر بن زید از شخصیت‌های اباضیه است که او را «سازمان دهنده واقعی فرقه اباضیه» خوانده‌اند (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۶) و مورخان اباضی، «جابر بن زید» را مؤسس حقیقی اباضیان می‌دانند (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۵: ۳/۱۳۶). وی در روزگار حضور خود در بصره که در آن زمان کانون مهم فعالیت خوارج بوده، درباره ریختن خون دیگر مسلمانان مناظرات و مباحثاتی داشته است. او توانست با حجاج روابط دوستی برقرار کند تا آن پایه که مقارن با پیکار حجاج با خوارج افراطی، روابط میان او و جابر بن زید خوب بوده و این روابط حتی پس از تأسیس شهر واسط نیز ادامه داشته است. این روابط بعدها به سردی گرایید و کار به جایی رسید که حجاج به آزار و کشتار اباضیان پرداخت و برخی از رهبران این گروه را کشت و برخی را به عمان تبعید کرد (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۶). با این حال، «سلیمان بن عبدالملک اموی» با قبیله «ازد» ارتباطات دوستانه‌ای داشت و «یزید بن مهلب» را به‌عنوان والی عراق و خراسان انتخاب نمود. لذا اباضی‌ها در طول این دوران با آرامش زندگی کردند (شماخی، ۱۴۰۷: ۷۹) و جابر نیز روابط حسنه‌ای با عبدالملک بن مهلب برقرار نمود (خلیفات، ۱۴۲۳: ۱۱۱).

باید دانست که یکی از دوره‌های مهم تحولات و تطورات اندیشه‌های فقهی، کلامی و سیاسی اباضیه، سال‌های پس از ۶۴ هجری تا مرگ جابر بن زید در سال ۹۳ هجری است؛ زیرا از این زمان، ابن اباض از سایر گروه‌های خوارج مانند «ازارقه» و «صفریه» جدا شد و در بصره ماندگار گردید. این زمان، دوره‌ای است که این دسته از

خوارج به سایر مسلمانان نزدیک می‌شوند و به تدوین و تنظیم عقاید خود می‌پردازند. بدیهی است که موضع معتدل اباضیه، امکان ملاطفت و نزدیکی آنان با افراد صاحب‌نام تابعان مانند جابر بن زید را فراهم می‌کرد. پس جای تردید نیست که یکی از عوامل توجه خوارج به جابر بن زید، موقعیت علمی او و شخصیت مقبول او در میان مردم بصره بوده است. به‌طورقطع همان‌گونه که او نسبت به خلیفه و عمال اموی موضعی خصومت‌آمیز نگرفته است، نسبت به خوارج نیز نظر مخالفی ابراز نمی‌کرد. گفته می‌شود که ابن اباض در کلیه امور بر فتوای جابر بن زید تکیه داشت و در کارها با او مشورت می‌کرد و از آرای او متابعت می‌نمود تردیدی نیست که این امر سبب شده است که برخی، جابر بن زید را اباضی مذهب بدانند. درهرصورت، این که اباضیه، جابر بن زید را از امامان خود می‌شمارند به این معناست که این نحلّه نسبت به سایر خوارج بسیار معتدل‌تر و منطقی‌ترند. جایگاه جابر در میان اهل حدیث و حُسن نظر راویان نسبت به او، این امر را به‌شدت تضعیف می‌کند. کسانی که جابر را اباضی می‌دانند بر این عقیده هستند که در دوره‌های که جابر و ابن اباض در بصره حضور داشتند، اباضیان برای حفظ حیات و امکان توسعه دعوت خویش؛ به‌صورت تشکیلاتی سَری فعالیت می‌کردند و این تشکیلات به‌وسیله جابر بن زید هدایت و رهبری می‌گردید. گروهی بر این باورند که ریاست فقهی و علمی به‌طور سَری با جابر بوده است ولی ریاست ظاهری و سیاسی به‌عنوان جوابگوی سؤالات و مناظره با مخالفان اباضیه از هر گروه و مذهبی با ابن اباض بوده است. حقیقت هرچه باشد، اباضیه به‌عنوان گروه معتدلی از خوارج در این زمان چندان به سایر مسلمانان نزدیک شده‌اند که نه‌تنها در میان آنان زندگی می‌کنند بلکه در بسیاری مسائل فقهی و اعتقادی با آنان همراه و گاه هم‌عقیده هستند (پیرمردیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۵-۱۸۴). با درگذشت جابر بن زید، «ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه»

رهبری اباضیان را بر عهده گرفت (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۶). وی در شکل‌گیری مبانی فکری و عقیدتی اباضیه نقش مهمی داشت (پیرمردیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۵). در دوره حیات او و با مرگ حجاج (۹۵ ق) اندکی فضا برای اباضیان مساعدتر شد. اما دیری نپایید که اوضاع به‌سان گذشته سخت شد و در دوران فرمانروایی «خالد بن عبدالله قسری» (۱۰۵ ق) بر عراق، در میان اباضیان نیز تمایل به شورش رخ نمود (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۶). مجموع روایت‌هایی که در منابع اباضی درباره «مسلم بن ابی کریمه» بیان می‌شود گواه این است که او در اواخر دوره بنی‌امیه و به نظر اباضیه، پس از مرگ جابر بن زید، تشکیلات سرّی و دعوت پنهانی اباضیه را در بصره رهبری می‌کرده است. تردیدی نیست که یکی از فقهای بزرگ و پایه‌گذاران دعوت اباضیه و به‌ویژه توسعه‌دهندگان دعوت اباضیه در خارج از بصره، ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه بوده است. با توجه به جایگاهی که منابع اباضی برای او در انسجام و تقویت دعوت اباضیان در نظر می‌گیرند، گمان برتر آن است که اباضیه به‌عنوان معتدل‌ترین گروه خوارج که از زمان مرداس بن ادیه؛ خواهان زندگی در میان جامعه اسلامی بودند به‌تدریج و بیشتر در زمان مسلم بن ابی کریمه به اندیشه گسترش، ترویج، تدوین و نظام بخشیدن به عقاید خویش برآمدند. این امر هم‌زمان با شروع دعوت مخفی عباسیان و آغاز قرن دوم هجری است. در صورتی که مرگ جابر بن زید در سال ۹۳ هجری بوده باشد و پس از او مسلم بن ابی کریمه، ریاست اباضیان را برعهده گرفته باشد باید پذیرفت در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری؛ هم‌زمان با شروع دعوت پنهانی عباسیان، فعالیت زیرزمینی و دعوت پنهانی اباضیان به رهبری مسلم شروع گردیده است. در این صورت باید گفت که همان عواملی که زمینه‌ساز گرایش به دعوت مخفی عباسیان را

فراهم ساخت، زمینه‌ساز تنظیم و تشکیل دعوت مخفی در میان این دسته از خوارج بوده است.

بنا به گفته منابع اباضی، ابوعبیده باتربیت و آموزش داعیان در بصره به شکل مخفی و اعزام آن‌ها به شهرهای دور و نزدیک مانند حجاز، یمن، خراسان، حضرموت، عمان، مصر و بلاد مغرب به صورتی هوشمندانه، بیش‌ترین نقش را در توسعه و ترویج مذهب اباضیه داشت. این آموزش‌ها از طریق تشکیل جلسات در خانه‌ها به صورت مخفی انجام می‌گرفت. معروف‌ترین داعیانی که با این روش آموزش یافتند؛ ابو حمزه مختار بن عوف ازدی و بلج بن عقبه ازدی بودند که به یمن و حجاز اعزام شدند (فاروق، ۱۹۹۹: ۱۱۸). این افراد در سال ۱۲۹ هجری در یمن و حجاز؛ شورش‌هایی را سازمان‌دهی کردند (طبری، ۱۴۰۷: ۷ / ۳۷۵). نامه‌های ابوعبیده به اباضیان در سایر شهرها گواه است که او اباضیه را در همه‌جا رهبری می‌کرده است (پیرمردیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۸۷). در این دوره بود که ابوعبیده نقشه‌ای برای گستراندن تعالیم فرقه خود در سراسر جهان اسلام فراهم نهاد تا «اباضیان ولایات مختلف را به شورش برانگیزد و یک امامت اباضی جهانی بر ویرانه‌های خلافت اموی بنا کند». در چهارچوب این نقشه، وی امور جنگ و دارایی را به حاجب طائی سپرد و خود که بهره‌ای فراوان از دانش داشت؛ امور دین و تبلیغ را در دست گرفت و توانست در بصره شمار فراوانی از شاگردان را بپرورد که «حمله‌العلم» یا «نقله‌العلم» او بودند و بنای گستراندن مذهب اباضی را در خاور و باختر جهان اسلام نهادند.

در شرایطی که حکومت امویان سال‌های پایانی خود را می‌گذراند شماری از این مبلغان راهی «مغرب» شدند، کسانی به «یمن» و «حضرموت» رفتند، جمعی روانه «عمان» گشتند و برخی هم به «خراسان» رفتند. بدین‌سان حکومت امویان

زمانی پایان یافت که اندیشه‌ها و شورش‌های خوارج در مغرب، عمان و جنوب غرب الجزیره العرب به‌طور جدی گسترده شده بود. پس از مرگ ابوعبیده و رسیدن امامت اباضیان به «ابوعمر و ربع بن حبیب» کار اباضیان در بصره رو به افول گذاشت اما در همین زمان، آنان در شمال و شمال غرب آفریقا و نیز عمان پایگاهی عمده فراهم ساخته و در آستانه تشکیل حکومت‌هایی نسبتاً پایدار بودند یا به برپایی دولت‌هایی توفیق یافته بودند. از این میان مهم‌ترین آن‌ها حکومت‌های شمال آفریقا، لیبی و الجزایر و نیز حکومت‌های عمان بود و تاکنون هم جمعیت‌هایی از اباضیه در عمان، آفریقای شرقی، بخش‌هایی از لیبی به‌ویژه «جبل نفوسه» و «زواغه» و نیز جنوب الجزایر به‌ویژه «ورقله» و «میزاب» برجای مانده‌اند و از این جمعیت‌ها به‌ویژه در عمان اکثریتی را به خود اختصاص داده‌اند (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۷-۳۷۶).

باید توجه داشت در میان تمام مناطقی که خوارج نفوذ یافتند، شمال آفریقا به دلیل ویژگی‌های خاصی که داشت سرزمینی ناب برای پذیرش افکار و اندیشه‌های آنان محسوب می‌شد. به‌علاوه، همین خوارج به نوعی معرّف و مبلّغ اندیشه اسلامی بودند. خوارج که از همان دوره‌های آغازین در سرزمین‌های شمال آفریقا پایگاه مناسبی برای خود یافتند، از اواخر دوره امویان ردپایی در این سرزمین گشودند. استقبال این سرزمین‌ها از اندیشه و حضور خوارج آن اندازه بوده که به گفته «آلفرد بل» هنوز این نظریه دوزی که در سال ۱۸۶۱ م اظهار کرده از صحت برخوردار است، آنجا که می‌نویسد: «عالمان خوارج در هیچ جای دیگر آن آمادگی را که برای پذیرش نظریه‌های خود می‌دیدند نیافتند... ساکنان شما آفریقا به هر چیز با شور و حماسه‌ای وصف‌ناپذیر گردن می‌نهادند. آنان انسان‌هایی ساده و ناآگاه بودند و چیزی جز از تأملات نظری و عقیدتی را که فرهیختگان دست‌به‌کارش بودند، نمی‌فهمیدند... اما باوجود این، آن مقدار از اندیشه‌های گروه‌های مختلف خوارج را که برای گردن

نهادن به آرای انقلابی و دموکراتیک آنان و مشارکت با این گروه‌ها در آرمان‌های خیالی آنان در مورد برابری کامل میان همه مردم بسنده می‌کرد، می‌فهمیدند. افزون بر این، از دیدگاه خوارج همه خلیفگان از دوره عثمان به بعد غاصب و کافر بودند و از همین روی شوریدن بر ضد آنان نه فقط یک حق بلکه اقدامی واجب بود. از دیگر سو بدان سبب که عرب‌ها مردمان این سامان را از همه چیز، جز آنچه سلبش ممکن نبود، یعنی فرمانروایی‌های قبیله‌ای، محروم کرده بودند... این مردم به سادگی این عقیده را پذیرفتند که اصل حاکمیت ملت که مذهب رسمی خوارج بود اصل و اندیشه‌ای اسلامی و سنی است و کمترین فرد بربری می‌تواند از رهگذر انتخاب عمومی بر کرسی خلافت نشیند. بدین سان خوارج و بربر که هر دو در اصل شورش بر ضد حاکمیت مرکزی طبیعی همانند داشتند به یکدیگر درآمیختند و زمینه را برای شورش‌های پی‌درپی فراهم آوردند. نخستین کسی که در تبلیغ اندیشه‌های اباضیه در افریقای شمالی نقش داشت «سلامه بن سعید» یا «سلمه بن سعید» از مشایخ بصره بود که در حدود اوایل سده دوم هجری همراه با عکرمه از مبلغان صفریه در قیروان بود. بیست سال پس از فعالیت او در این نواحی؛ از وجود گروه بزرگی از اباضیان خبر داده شده است که مردی به نام «عبدالله بن مسعود تجیبی» بر آنان ریاست داشت (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۳۴-۳۳۳).

### زمینه‌های دولت خوارج در شمال آفریقا

از میان گروه‌های مسلمان که به شمال آفریقا مهاجرت کردند، خوارج نخستین گروهی بودند که «بربرها» را به سمت خود جذب نمودند و این دو گروه موفق به برپایی اولین حکومت‌های مستقل در مغرب شدند (کردی، ۱۳۸۹: ۵۱). در این میان، خوارج اباضیه از اواخر دوره امویان توانستند در میان قبایل مناطق مختلفی

از افریقای شمالی و به ویژه «طرابلس» و «جبل نفوسه» گسترش یابند و قدرتی به هم رسانند و گاه دولت‌هایی برپا کنند و گاه نیز شورشیان را به راه‌اندازند (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۳۴). در واقع زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و دینی برای قبول و پذیرش اندیشه‌های عدالت‌طلبانه دعوت‌گران خوارج و واقع‌شدن مغرب در نقطه‌ای دور از مرکز خلافت موجب گردید آنان مغرب را سرزمینی مناسب برای جامه عمل پوشاندن به آرزوهای خود ببینند. بربرها نیز تحت تأثیر خارجی‌مذهبانی بودند که از عراق عرب به مغرب فرستاده می‌شدند. البته نباید از نظر دور داشت که به‌رغم این‌که نفوذ اندیشه و تفکرات خوارج موجب گردید تا اینان بتوانند در میان بربرها مقبول واقع شوند اما خشم بربرها از سیاست‌های والیان، موجب شورش بربرها و حتی کشتن این والیان گردید. قتل یزید بن ابی مسلم؛ مولای حجاج و والی افریقیه از جمله این نمونه‌ها بود (کردی، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۲) که به دست گروهی از نگهبانان بربر صورت گرفت (ابن عذاری، ۱۹۸۰: ۴۶/۱). در واقع در قرن دوم هجری و با آغاز ولایت‌داری یزید بن ابی مسلم بر افریقیه در سال ۱۰۲ هـ. ق، جنبش نوین بربرها از سر گرفته شد (کردی، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۱)؛ زیرا بربرها احساس کردند که والیان اموی نیز دقیقاً به همان راهی می‌روند که حکومت «بیزانس» رفته بود و از آنجاکه بربرها هیچ‌گاه از نظام بیزانسی راضی نبودند، شروع به مخالفت نمود (مالکی، ۱۴۱۴: ۶۴/۱). در ابتدا جنبش و شورش بربرها در قالب ارتداد و سرکشی غیردینی سران قبایل بود و پس از غلبه اسلام در آخرین دهه قرن اول هجری، هرچند دعوت به خارجی‌گری کم‌وبیش وجود داشته است اما نشانه‌ای وجود ندارد دال بر این‌که دعوت‌ها در زندگی بربرها نمود عملی داشته است اما به دلیل مرگ «عمرین عبدالعزیز» و روی کار آمدن والیان خشن و سخت‌گیر اندک‌اندک تفکر خارجی در مغرب در قالب شورش به وجود آمد. در سال ۱۳۲ ق، بربرها یکی از نخستین

قیام‌های خود را آغاز نمودند و پس از اینکه سپاهیان قیروان به سیسیل اعزام شدند، «عمر بن عبیدالله» که والی «طنجه» بود کشته شد و پس از زدوخوردهایی که رخ داد، «عبدالاعلی بن جریج افریقی خارجی» به‌عنوان حاکم این منطقه انتخاب گردید. در طی این آشوب، خوارج که «میسره» را به رهبری خود برگزیده بودند، از جنوب «طنجه» تا «سوس» را به تسلط خود درآوردند. این امر، بستر مناسبی را فراهم نمود تا بربرهای اندلس بر ضد کارگزار حکومت امویان در مصر و افریقیه و اندلس شورش‌هایی را سازمان‌دهی کنند. در نتیجه این تحرکات بخش‌های عمده‌ای از افریقیه به دست خوارج افتاد و قیروان در معرض تهدید قرار گرفت (کردی، ۱۳۸۹: ۵۲).

هرچند خوارج در سال ۱۲۴ هـ. ق شکست‌هایی را از «حنظله بن صفوان» کارگزار اموی مصر متحمل شدند اما همچنان توانستند در گوشه و کنار و در نواحی دورتر از مرکز به حیات خود ادامه دهند و حتی در این نواحی حکومت‌هایی به پا کنند. برای نمونه «ابوقره» در «تلمسان» و «ملویه» دولتی هرچند ناپایدار ایجاد کرد، یا «صفریه» توانستند حکومت «بنی مدرار» را در «سلجماسه» برپا دارند. این حکومت پس از آن شکل گرفت که «ابوالخطاب عبدالاعلی بن مسح معاصر یمنی» که بر اندیشه اباضیه بود بر «قیروان» استیلا یافت و «عبدالرحمن بن رستم» را که ایرانی‌تبار بود بر این شهر گماشت. در همین زمان بود که «صفریه» در «مکناسه» در منطقه مغرب اقصی گرد هم آمدند و «عیس بن یزید اسود» را به رهبری خود برگزیدند و شهر «سجلماسه» را بنیان نهادند و با پیوستن دیگر صفریان به آنان در این شهر از حکومت قیروان اعلام استقلال کردند و دولت «بنی مدرار» را به سال ۱۴۰ هـ. ق بنیان گذاردند. اباضیه هم برای مدتی طولانی‌تر بر مغرب اقصی حکم راندند. آنان پس از انقراض فرمانروایی ابوالخطاب در سال ۱۴۴ هـ. ق بیشتر به



«عبدالرحمن بن رستم» چشم دوختند. او با فرار از سلطان عرب که پس از شکست دادن «ابوالخطاب» افریقیه را تسخیر کرده بودند به بلندی‌های «تاهرت» کنونی در غرب الجزیره پناه برد و در آنجا شهر «تاهرت» را بنیان نهاد. با پیوستن قبایل و شاخه‌های دیگر خوارج به عبدالرحمن، وی در سال ۱۵۱ هـ. ق دیگر بار آتش آشوب اباضیان و صفریان را برافروخت. سرانجام در سال ۱۶۰ هـ. ق یا اندکی پس از آن عبدالرحمن بن رستم به امامت همه خوارج افریقیه که اینک تاهرت مرکز آنان بود برگزیده شد و حکومت بنی‌رستم از آن زمان آغاز گردید. این حکومت توانست بخش‌های وسیعی را از تلمسان تا طرابلس در اختیار گیرد و از رهگذر معاهده صلح با کارگزاران عباسیان در قیروان از صلح و آرامش نیز برخوردار شود. در این دوران شهر تاهرت به‌عنوان کانون علم و اندیشه خوارج درخشید و جایگاهی برابر با قیروان برای مکتب اهل سنت یافت. اما پس از حدود یک سده آرامش، پاره‌ای از انشعاب‌ها و نیز تعرض‌های اغلبیان اندک‌اندک دولت رستمیان را گرفتار ضعف کرد و سرانجام این دولت در سال ۲۹۶ هـ. ق به دست «ابوعبدالله شیعی» که دولت فاطمیان را پایه گذارد از میان رفت. پس از آن نیز هرچند خوارج تلاش‌هایی برای بازگرداندن حاکمیت خود انجام دادند اما این تلاش‌ها در برابر قدرت فزاینده حکومت فاطمیان و عباسیان راه به‌جایی نبرد و باقیمانده اباضیه و صفریه نتوانستند حکومتی بادوام و در حوزه‌ای گسترده ایجاد کنند. «از سده ششم به بعد، اباضیان افریقای شمالی در چند ناحیه دو از دسترس گوشه‌گیری اختیار کردند و تا زمان حاضر در آن نواحی بر جای ماندند» (حسین صابری، ۱۳۹۱: ۳۳۵).

### بستر فکری - اجتماعی خوارج اباضیه

ریشه‌های فکری این گروه به زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و اختلاف سپاهیان او درباره حکمیت بازمی‌گردد. البته جرقه‌های ظهور اندیشه خوارج اباضیه به اندکی پیش از جنگ نهروان مربوط است که گروهی از خوارج از جنگ با امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) منصرف شدند. بدون تردید این گروه مانند کسانی که به نهروان نرفتند و در کوفه باقی ماندند و آن‌ها که پس از مناظرات امام علی (علیه السلام) با آنان از جنگ منصرف شدند و متفرق گردیدند یا به شهر رفتند و کسانی که قبل از جنگ و یا در هنگام جنگ، توصیه امام (علیه السلام) را پذیرفتند و به زیر پرچم «ابوایوب انصاری» رفتند که برای امان خواهان در نظر گرفته شده بود. کناره گیرندگان از جنگ و به تعبیری قاعدین محسوب می‌گردند. این امر اولین قدم در راه اعتدالی شدن گروهی از قومی شد که جنگ با غیر خود را واجب می‌دانستند گروهی از خوارجی که در نهروان، قبل از جنگ و در هنگام جنگ از دیگران کناره گرفتند مانند «اشرس بن عوف» در ربیع الاول سال ۳۸ هجری، «ابن علقه تمیمی» در جمادی الاول همان سال، «اشهب بن بشر» در جمادی الاخر همان سال، فرد دیگری به نام «سعد» در رجب همان سال و «ابومریم سعدی» در رمضان همان سال علیه امام علی (علیه السلام) قیام کردند که به ترتیب سرکوب شدند. با این حال، همه خوارج معتقد به وجوب جنگ با امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) نبودند؛ بلکه با شهادت آن حضرت بسیاری از آنها بر ضد معاویه قیام کردند که یکی از قیام‌کنندگان «فروه بن نوفل» بود. با وجود اینکه قیام‌های خوارج در زمان معاویه ادامه یافت ولی در همین زمان، گروهی از خوارج در بصره وجود داشتند که معتقد به قعود بودند. ابو بلال مرداس و برادرش عروه و طرفداران آنان از این گروه هستند. آنان در بصره ماندگار شدند و گرچه با سیاست‌های معاویه و یزید مخالف بودند تا زمانی که عبیدالله بن زیاد در سال ۵۸ هجری بر آنان سخت گرفت و به قتل و زندانی کردن آنان اقدام کرد، قیام

نکردند و بر ضد بنی‌امیه و مردم دست به شمشیر نبردند (پیرمردیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۷۸).

باید توجه داشت که «برنو» و «ولهاوزن» درباره جایگاه اجتماعی خوارج دو عقیده کاملاً متفاوت ابراز نموده‌اند. «برنو» پیشگامان خوارج را اعراب بدوی دانسته اما «ولهاوزن» معتقد است چنین نظریه‌ای کمتر با احساسات قومی اعراب بدوی سازگاری دارد؛ زیرا اعراب بدوی از حیث اجتماعی به شدت پایبند هویت و وابستگی قبیله‌ای خویش است و در حفظ نسب قبیله‌ای خود تلاش مجدانه دارد. به نوشته ولهاوزن بعید است بدویان اصیل و خالص به چنین فعالیت‌های دینی - سیاسی بپردازند. گذشته از آن، هرگاه خوارج پس از جنگ و درگیری می‌گریختند به بیابان‌های جزیره العرب پناه نمی‌جستند؛ بلکه به سرزمین‌های غیرعربی مانند کناره دجله، اهواز، مدین و فارس می‌گریختند. این مسائل نشان می‌دهد که خوارج از بدویان نبودند. برخلاف «برنو»، «ولهاوزن» هسته اولیه خوارج را برآمده از ساکنان دو شهر نوبنیاد کوفه و بصره خصوصاً طبقه قراء ساکن این دو شهر می‌داند. او با تأکید بر این مطلب، یادآور می‌شود که قراء از قبیله و طیف معینی تشکیل نمی‌شدند و تمایلات و جهت‌گیری‌های گوناگونی میان آن‌ها دیده می‌شد. به علاوه، ایشان تأکید می‌کند که آغاز شورش و مخالفت در اسلام با قیام بر ضد عثمان آغاز گردید. قیامی که در راه خدا و بر ضد خلیفه، به قصد حق و عدل و بر ضد فساد و ظلم حاکم رخ نمود. اما مخالفت‌ها و اعتراضاتی که نخستین بار آشکار گردید تنها در برابر عثمان نبود بلکه بر ضد هر حاکمی بود که در راه حق گام برندارد. از این رو، آنان همین دعاوی را پس از قتل عثمان، بر ضد علی (علیه السلام) به کار گرفتند و بدین‌سان از شیعه کناره گرفتند و خارجی شدند. مفهوم این سخنان آن است که خوارج از حیث ماهیت اجتماعی، همان طبقه قراء بودند که در بستر جامعه و تاریخ اسلامی نمودار

شده بودند. در این راستا باید توجه داشت. در مهم‌ترین تحول اجتماعی تاریخ صدر اسلام، با کاهش روزافزون شمار صحابه به سبب شهادت آنان در فتوحات و یا مرگ طبیعی و یا انزوا و کناره‌گیری سیاسی از امور، به تدریج نسلی جدید به نام «تابعین» جایگزین آنان شد که عملاً از دهه هفتم هجری به بعد اداره امور سیاسی جهان اسلام را در دست گرفت.

پس از قراء صحابی، قراء تابعی در وقایع تاریخ اسلام سهم مهمی ایفا کردند. به‌طورکلی همین طبقه قراء بودند که مورخین و پژوهشگران در بررسی حوادث به اهمیت نقش آنان در تحولات سیاسی و فکری تأکید فراوان می‌ورزند. به‌طورکلی قراء تابعی بر دو مبنا به موضع‌گیری در رخدادهای سیاسی و اجتماعی می‌پرداختند. یکی بر مبنای آموزه‌های دینی و دیگری بر مبنای وابستگی‌ها و تمایلات قبیله‌ای. قاریانی همچون «مالک اشتر» و «قیس بن سعد همدانی»، «عمرو بن حمق خزاعی» دارای تمایلات اعتقادی نیرومندتری بودند و قاریانی همچون «عبدالله بن وهب رابسی» که از پایگاه معتبر قبیله‌ای در اسلام بی‌بهره بودند، تمایلات و رقابت‌های قبیله‌ای نیرومندتری در مواجهه با حاکمیت خلفای قریشی اعم از هاشمی یا اموی داشتند. بر این اساس و با توجه به اینکه بیشتر رهبران خوارج همچون: «نافع بن ازرق»، «عبیدالله بن ماحوز»، «عبیده بن هلال»، «قطری بن فجائه» و پیروان آنان و خصوصاً تندروترین فرقه خارجی یعنی «ازارقه» از قبایل عرب «بکر بن وائل» و «تمیم» برخاسته بودند و معتقد به شرط ندانستن «نسب قریشی» بودند، می‌توان دریافت که در پس نفی شرط قریشی بودن در احراز مقام خلافت، درصد اثبات صلاحیت ماعدا یعنی بکر بن وائل و تمیم برای حکومت و خلافت و یا حداقل مشارکت در قدرت بودند. دو قبیله‌ای که ساکن در مناطق کرانه‌های فرات و اطراف حیره و نیز کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بودند و در حوادث و

رخدادهای مربوط به عصر نبوت سهم و مشارکتی نداشتند و به این سبب پس از رحلت پیامبر ﷺ و شروع عصر خلافت از حیث موقعیت و جایگاه اجتماعی و سیاسی در مرتبه فروتری به نسبت قریش و اوس و خزرج و به طور کلی صحابه جای گرفته بودند و بر آن بودند به هر نحو ممکن موقعیت و جایگاه خود را در برابر صحابه و خصوصاً قریش که مهر خلافت به نام آنان حک شده بود، ارتقا بخشند؛ بنابراین شعار اولیه آنان یعنی «لا حکم الا الله» در حقیقت کنش بر ضد حاکمیت قریش و نه صرفاً علی (علیه السلام) را در خود نهفته داشت. از این رو بود که بعدها خوارج با تمام توان و نیروی فکری و سیاسی و نظامی خود به مقابله با حاکمیت خلفای اموی و بعد عباسی که هر دو خاندان از قریش بودند، پرداختند. اما به سبب آنکه نظریه و دیدگاه سیاسی آنان تند و افراطی بود با همه تلاش و کوششی که به کار بستند نه تنها در تحکیم و تقویت بیشتر موقعیت قبیله‌ای خود، موفقیتی کسب نکردند بلکه عملاً از دایره امت اسلامی خارج شدند و به مقابله همه جانبه، نه تنها با خلفای اموی و عباسی که با امت اسلامی برخاستند. چنین بینش و سیاستی را میان خوارج جستجو کرد. خوارج جایگاه و پایگاهی میان صحابه نداشتند و چنانکه گذشت باید پایگاه اجتماعی آنان را میان تابعین جست (بیات، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۷-۵۸).

### اندیشه‌های اباضیه

این فرقه نماینده اندیشه میانه‌رو در جامعه خوارج یا مخالفان تحکیم است که در پاره‌ای از مسائل با دیگر گروه‌های خوارج اتفاق نظر و در برخی از مباحث با آنان اختلاف دارد. کلیات اندیشه‌های این گروه به‌قرار زیر است:

- ۱- در مسئله شرک و توحید و اسلام و تکفیر که از مسائل بنیادین و نخستین در اندیشه خوارج است. این گروه برخلاف تندروانی چون ازارقه که مرتکب

کبیره را به هر شکل کافر و مشرک و ریختن خون او را روا می‌دانند، بر این عقیده‌اند که شرک تنها به دروغ پنداشتن خداوند، انکار وجهی از توحید، انکار چیزی از قرآن و حلال دانستن حرام منصوص یا حرام شمردن حلال منصوص است و جز این موجب کفر نمی‌شود. پس اگر مرتکب کبیره را کافر نیز گفته باشند مقصود از این کفر، کفران ناسپاسی در برابر نعمت‌های خداوند است. البته از دیدگاه این گروه اگر کسی بر گناه اصرار داشته باشد به واسطه این اصرار؛ منافق و کافر (کافر نعمت) است. این تفسیر از کفر و شرک و نفاق در دیدگاه اباضیه، این گزارش شهرستانی را روشن‌تر خواهد ساخت که از گروه یادشده چنین نقل می‌کند: «مخالفان ما از اهل قبله کافر غیر مشرک‌اند. ازدواج با آنان جایز است، ارث بردن از آنان یا ارث گذاشتن برای آنان رواست، به غنیمت درآوردن دارایی‌های آنان اعم از سلاح و توشه و مرکب، تنها به هنگام جنگ جایز و در غیر این صورت حرام است و کشتن و اسیر کردن آنان به صورت غافلگیرانه حرام است مگر پس از آنکه جنگ برپاشده و بر آنان اتمام حجت نیز شده باشد». بنابر گزارش شهرستانی، اباضیه همچنین عقیده دارند که سرزمین مخالفانشان از اهل قبله، «دار التوحید» و فقط اردوی سلطان یا حکمران مخالف آنان «داربغی» است. اباضیه به دلیل چنین نگرشی گواهی مخالفان را نسبت به همدیگر مقبول و نافذ می‌دانستند.

۲- اباضیه در مسئله ایمان و ارتباط آن با عمل به‌سان دیگر گروه‌های خوارج، عمل را بخشی از ایمان دانسته‌اند و از این‌رو در برابر گروه‌های طرفدار اندیشه ارجاء قرار می‌گیرند.

۳-

دیدگاه اباضیه در مباحثی چون اسماء و صفات، گاه به دیدگاه‌های مذهب‌هایی چون مالکیه نزدیک می‌شود و اسماء و صفات را توقیفی می‌داند و گاه به اندیشه معتزله نزدیک می‌شود و صفات را عین ذات خداوند می‌شمرد. این خود سبب شده است که هم از تفاوت نداشتن اندیشه‌های اباضیه با مالکیه «جز در چند مطلب» سخن به میان آورده و هم از سویی این فرقه در بخشی از مباحث کلامی اثر پذیرفته از معتزله دانسته شود تا جایی که برخی فرقه اباضیه را فرقه «واصلیه اباضیه» خوانده‌اند. مصداق روشن این اثرپذیری، عقیده به خلق قرآن است که به این گروه نسبت داده می‌شود.

۴- یکی از دیگر محورهای اندیشه اباضیه مسئله امامت است. این گروه به‌سان محکمه اولی؛ وجود امامت را ضروری نمی‌دانستند. از دیدگاه آنان حالتی که در آن به دلیل شرایط نامساعد؛ امامتی وجود ندارد، دوره «کتمان» و حالتی که در آن امامتی شکل می‌گیرد دوره یا حالت «ظهور» است و امامی را که بدین ترتیب انتخاب شود «امام البیعه» یا «امام ظهور» نامند. شاید زمینه انکار امامت از سوی فرقه‌های خوارج بدان بازمی‌گردد که جنگ‌های آغازشده از نیمه اول سده اول را جنگ‌هایی بر سر اهداف دنیوی و گسترش حوزه حکمرانی می‌دانستند و این در حالی بود که از دیگر سو خود به جامعه و امامتی به‌شدت آرمان‌گرا که بر پایه انتخاب آزاد استوار است، می‌اندیشیدند. البته اباضیه با وجود این برای امام شرط می‌دانند که از کمال‌های اخلاقی برخوردار و انسانی صدوق، وفادار، گشاده‌دست، بردبار، پاک، مهربان و پیراسته از آزمندی باشد. چنین

امامی است که اطاعت از او بر مردم واجب است و البته اگر از راه راست به در شود باید بر ضد او قیام کرد.

از دیدگاه اباضیان، امامان بر دو گونه‌اند: امام شاری، و آن در هنگامی است که دوره کشورگشایی باشد، و امام دفاعی یا مدافعی، که در دوران ضعف وظیفه دفاع از اباضیان را بر عهده دارد. هرچند اباضیه به وجود امامت‌های متعدد در سرزمین‌های متفاوت در یک‌زمان معتقد شده و این را در عمل نیز پذیرفته‌اند؛ اما اندیشه آرمانی آنان برپایی امامتی جهانی است.

اباضیه در عرصه فقه نیز یگانه شاخه از خوارج است که دارای فقهی مستقل بوده و امروزه فقه اباضی در کنار دیگر مذاهب عمده یعنی مذاهب چهارگانه اهل سنت و نیز دو مذهب فقهی شیعه یعنی فقه امامی و فقه زیدی و نیز مسلک فقهی ظاهریه مطرح می‌شود. مسلک فقهی اباضی عمدتاً به جابر بن زید نسبت داده شده و آن را مذهبی میانه‌رو و مبتنی بر منابع استنباطی کتاب، سنت، اجماع، قیاس و استدلال دانسته‌اند. با این قید که در این مذهب، استدلال اموری چون استصحاب، مصالح مرسله و استحسان را نیز در برمی‌گیرد (صابری، ۱۳۹۱: ۳۷۹-۳۷۷).

### نتیجه

خوارج از نخستین گروه‌هایی بودند که از بدنه اسلام جدا شدند و مدعی راه، روش و سیره جدیدی در تاریخ اسلام شدند. این گروه که در تاریخ بانام‌های مختلفی شناخته می‌شوند، آن‌چنان در مسیر تحولات سیاسی در طی سده‌های نخستین اسلامی و حتی تا زمان حاضر نقش داشته‌اند که امروزه نیز تلاش در جهت تبیین افکار و اندیشه‌های خوارج جزو بسترهای مهم در شناخت این فرقه محسوب می‌شود. خوارج که خود به گروه‌هایی منقسم می‌شوند، در طی



سده‌های اسلامی با مهاجرت به مناطق مختلف، زمینه گرایش طبقات گوناگون به سوی آراء و عقاید خود را فراهم نمودند. خوارج «اباضیه» از جمله این گروه‌ها بودند که عمدتاً در شمال افریقا، لیبی، الجزایر و مناطقی از جمله عمان به تبلیغ و ترویج عقاید خود پرداختند و توانستند در این مناطق پیروان و طرفدارانی نیز بیابند. باید توجه داشت که خوارج اباضیه در شمال افریقا بیش‌ترین نفوذ را یافتند در این میان، «سلامه بن سعید» اولین کسی بود که اندیشه‌ها و آرای اباضیان را در شمال افریقا نشر داد. وی حدود بیست سال به تبلیغ اندیشه‌های خوارج اباضیه پرداخت و در طی این مدت گروه‌های زیادی به سوی او گرویدند و این امر دلایل گوناگونی داشت از جمله: آمادگی ساکنان شمال افریقا برای پذیرش افکار خوارج، نارضایتی از حکومت مرکزی، داشتن اندیشه‌های آرمانی بری تشکیل حکومتی بربر و شور و شوق وصف‌ناپذیر برای حضور در حماسه‌ای دینی. مجموع این عوامل موجب گردید تا خوارج اباضیه، پایگاه قابل‌اعتمادی در شمال افریقا بیابند و از طریق همکاری و اتحاد با بربرها همواره شورش‌ها و جنبش‌هایی را برپا می‌نمودند.

## منابع

۱. ابراهیم حسن، حسن (۱۳۸۸): تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پایند، تهران: بدرقه جاویدان، چاپ سوم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید (۱۳۸۵ ق): شرح نهج البلاغه، ج ۳، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی‌النجفی
۳. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۴ ق): الکامل فی التاریخ، ج ۳، بیروت: دار صادر.
۴. ابن‌عذارى، ابو‌عبدالله محد (۱۹۸۰ م): البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، بیروت: دار الثقافة.

۵. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۹۹۷م)، الاغانی، تحقیق مکتب التحقيق دارالاحیاء، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ج ۱۱
۶. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۷۴ م): انساب الاشراف، به کوشش احسان عباس، بیروت: نشر الاسلامیه.
۷. بیات، علی (۱۳۸۵): «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، مجله اسلام پژوهی، شماره ۲.
۸. پیرمردیان، مصطفی و دیگران (۱۳۹۲): «زمینه‌ها و علل پیدایش رویکرد اعتدالی در میان خوارج و برآمدن اباضیان»، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۳، سال ۱۴.
۹. خلیفات، عوض (۱۴۲۳ ق): نشأه الحركه الاباضیه، مسقط: وزاره التراث و الثقافه.
۱۰. سالمی، نورالدین عبدالله بن حمید (۱۹۸۳ م): اللعنه المرضیه من اشعه الاباضیه، مسقط: وزاره التراث القومي و الثقافه.
۱۱. شماخی، احمد بن سعید (۱۴۰۷ ق): سیر المشایخ، به کوشش احمد بن سعود شبیبانی، مسقط: وزاره التراث القومي و الثقافه.
۱۲. صابری، حسین (۱۳۹۱): تاریخ فرق اسلامی، تهران: سمت.
۱۳. طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۷ ق): تاریخ الامم و الملوک، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۴. فاروق، عمر (۱۹۹۹م)، الحركات الدينية و السياسية في السلام، مسقط: نشرالاهلیه، الطبعة الاولى، به نقل از مصباح الظلم رقیشی از منابع اباضی.
۱۵. کردی، رضا (۱۳۸۹): تاریخ سیاسی خوارج شمال افریقا در سده‌های اول و دوم هجری، قم: تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۶. مالکی، ابوعبدالله (۱۴۱۴ ق): ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه و زهادهم و نساكهم و سیر من اخبار و فضائلهم و اوصافهم، به کوشش بشیر بکوش و محمد العروسی المطوی، بی‌جا: دار المغرب.